

شماره‌ی بعدی
هفته‌نامه‌ی دوچرخه
۱۴ مرداد ۱۴۰۰
منتشر خواهد شد



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست‌ویکم، شماره‌ی ۱۰۴۳، پنج‌شنبه ۲۴ تیر ۱۴۰۰، ۴ ذی‌الحجه ۱۴۴۲، ۱۵ ژوئیه ۲۰۲۱، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۸۲۷۰ همشهری



تصویرگری: بوبابا بزور شنگو



یک سفره مطالب خواندنی؛ لطفاً بفرمایید!

● طوبای و یسه

زیادی از هم‌وطنان ما در بیمارستان بستری هستند، عده‌ای بدحال... مراقب خودتان باشید. ماسک بزنید و از رفت‌وآمد بپرهیزید. در شهر بپرهیزید. دست‌ها پتان را مرتب بشویید و مراقب بزرگ‌ترها هم باشید؛ چون گاهی ما بزرگ‌ترها فراموش می‌کنیم رعایت کنیم. می‌دانیم در این یکی دو سال اخیر، زندگی برای خیلی از ما آسان نبوده است؛ اما به هر حال تجربه است و دل ما می‌خواهد تجربه‌ی این روزهای شما را بشنویم. پس اگر شعر، داستان، گزارش، یادداشت، تصویرگری یا عکس دارید برای ما بفرستید. بنویسید چه طور در این روزها سر خودتان را گرم می‌کنید... از چه بازی‌هایی لذت می‌برید... فیلم و انیمیشن تازه چه دیده‌اید... کتاب تازه چه خوانده‌اید... آرزو داشتید اگر کرونا نبود، چه می‌کردید و... ما منتظر نوشته‌ها و ایده‌های زیبای شما هستیم.

تماشا کنید، پست‌های ویژه‌ای هم برای شما داریم. در ضمن باید بگویم پادکست‌های رادیو دوچرخه را هم می‌توانید به صورت اختصاصی در این صفحه و کانال تلگرام دوچرخه بشنوید. پس منتظر شما هستیم. شاید نشانی صفحه‌ی اینستاگرام و کانال تلگرام دوچرخه را دارید، شاید هم نه؛ به هر حال نشانی ما این است: @docharkkeh_weekly

راستی اگر هم دلتان خواست به آرشیو الکترونیک دوچرخه مراجعه کنید و شماره‌های قبلی دوچرخه را بخوانید، می‌توانید از شماره‌ی ۸۰۰ دوچرخه تا امروز را در کانال تلگرام پیدا کنید. یادتان باشد نظرات خود را هم برای ما بفرستید. نشانی پست الکترونیکی ما هم docharkkeh@hamshari.org است.

دوم: متأسفانه در پیک پنجم کرونا هستیم و این بیماری خطرناک هر روز بدتر از دیروز می‌تازد. تعداد

اول: هفته‌ی آینده به خاطر تعطیلی عید سعید قربان هفته‌نامه‌ی دوچرخه منتشر نمی‌شود؛ هفته‌ی بعدش هم به خاطر عید سعید غدیر خم... دوچرخه، ضمن تبریک این دو عید بزرگ، یادآوری می‌کند برویجه‌های دوچرخه عمراً شما را در این دو هفته فراموش کنند و کلی برنامه و پست جالب در فضای اینستاگرام برای شما تهیه دیده‌اند.

اگر اهل شعر هستید، بخش «پس کوچ‌های شعر» شما را به دنیای زیبای شاعران دعوت می‌کند. اگر از اخبار ورزشی و المپیک لذت می‌برید، بفرمایید از پست‌های ورزشی ما دیدن کنید.

اگر اهل داستان هستید بفرمایید یک ساندویچ داستان پر از سُس، از داستان نویسان خوب حوزه‌ی کودک و نوجوان میل کنید. اگر هم اهل گزارش، خبر و یادداشت هستید یا دوست دارید ویدیوهای جالب



امانت گرفتن کتاب اقدام می‌کنند. افرادی هم که به این تعداد دسترسی دارند، پس از عضویت در باشگاه از طریق عضویت در یکی از کتابخانه‌های سازمان و مطالعه‌ی کتاب‌های مورد علاقه و در دسترس خود، با تکمیل فرمی که حاوی اطلاعات کتاب و برداشتی از آن است، در مسابقه شرکت می‌کنند.

عسگری می‌گوید: «قرعه‌کشی در مهرماه انجام می‌شود و جایزه‌ی اعضای که ۸۰ تا ۱۰۰ نسخه کتاب مطالعه کرده‌اند، کمک هزینه‌ی خرید دوچرخه به مبلغ ۲۰ میلیون ریال، اعضای که ۶۰ تا ۷۹ نسخه کتاب مطالعه کرده‌اند، جایزه‌ی نقدی هفت میلیون ریالی و اعضای که ۴۰ تا ۵۹ کتاب مطالعه کرده‌اند، جایزه‌ی نقدی چهار میلیون ریالی خواهد بود که در هر گروه، ۱۰ نفر به قید قرعه انتخاب می‌شوند و این جوایز در هربخش به پنج کودک و پنج نوجوان تعلق می‌گیرد.»

فرم باشگاه کتاب خوانی ۱۰۰ تایی‌ها تا پایان تابستان همراه شماست؛ هر کتابی را که خواندید در این فرم ثبت می‌کنید و سپس تا ۳۱ شهریور فرصت دارید، فرم‌های تکمیل شده‌ی خود را به یکی از کتابخانه‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران تحویل دهید یا به نشانی bk100ta@gmail.com ارسال کنید. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید به صفحه‌ی اینستاگرام باشگاه به نشانی @bk100ta مراجعه کنید یا با شماره‌ی تلفن ۰۸۳۰۶۶۰۸ تماس بگیرید.



تابستان امسال در باشگاه کتاب خوانی «۱۰۰ تایی‌ها»

کتاب بخوان جایزه بگیر!

• نفیسه مجیدی زاده

کتاب مورد مطالعه را ندارند، با مراجعه به کتابخانه‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، ضمن عضویت رایگان در باشگاه کتاب خوانی ۱۰۰ تایی‌ها، با ارائه‌ی کارت عضویت خود نسبت به

حداکثر ۱۰۰ نسخه کتاب به باشگاه کتاب خوانی ۱۰۰ تایی‌ها می‌پیوندند. به گفته‌ی او، نوجوانان از دو طریق می‌توانند در باشگاه عضو شوند و در مسابقه شرکت کنند. افرادی که تعداد

«امیر عسگری»، دبیر اجرایی باشگاه کتاب خوانی ۱۰۰ تایی‌ها، در گفت‌وگو با هفته‌نامه‌ی دوچرخه می‌گوید: «در این طرح، کودکان و نوجوانان در طول سه ماه تابستان با مطالعه‌ی حداقل ۴۰ و

عدد ۱۰۰ در خانه‌ی ما زیاد استفاده می‌شود؛ مثلاً ۱۰۰ بار گفتیم وسایلت را جمع کن و یا ۱۰۰ بار گفتیم گوشه‌ات را بگذار زمین! گوش ما به عدد ۱۰۰ آشنایی دارد، با این حال فکر می‌کنم خواندن ۱۰۰ کتاب در تابستان، کار بزرگی است!

اگر چه به دلیل شیوع کرونا مراکز تفریحی، آموزشی و ورزشی تعطیل هستند و ما کاری نداریم جز در خانه نشستن، اما می‌شود گوشه‌ی را کنار گذاشت و سراغ کتاب رفت و بعد عضو باشگاه کتاب خوانی «۱۰۰ تایی‌ها» شد. خوب اگر بپرسید ۱۰۰ تا کتاب از کجا بیآوریم؟ می‌گویم می‌توانید امانت بگیرید؛ مثلاً از دوستان و اقوام، از کتابخانه‌ی محله، از فرهنگسراها یا هر جایی که کتاب امانت می‌دهند. باشگاه کتاب خوانی ۱۰۰ تایی‌ها، از سوی فرهنگسرای رویش و مدیریت امور کتابخانه‌ها و ترویج فرهنگ کتاب خوانی سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران برگزار می‌شود.



کتاب فروشی‌های محلی را در سایت لیبرنو پیدا کنید

لیبرنو برای کتاب‌های کودکان و نوجوانان

به گفته‌ی او این انجمن تلاش می‌کند کتاب‌های کودک و نوجوان در کتاب فروشی‌های فعلی و بهترین ویژه و مخصوص داشته باشند، زیرا اکنون بخش کمی از کتاب فروشی‌ها به این بخش اختصاص دارد. براساس این گزارش، این سایت «لیبرنو» نام دارد و برای اکثریت کتاب فروشی فعلی در سراسر کشور صفحه‌های ویژه و مخصوص ایجاد کرده تا خریداران به این سمت سوق بدهند که از شهر خودشان و کتاب فروشی محل خودشان به دنبال کتاب‌هایشان باشند.

حق بین معتقد است مردم باید با کتاب فروشی‌های محلی خود ارتباط داشته باشند و ضروری است راه‌های حفظ و تقویت این ارتباط به روز شود تا مردم از این مراکز دور نشوند. تاکنون ۹۰ ناشر کودک و نوجوان، اعلام آمادگی کرده‌اند تا کتاب‌های خود را در این سایت قرار دهند.

چه قدر کتاب فروشی محله‌تان را می‌شناسید؟ آیا سفارش تلفنی کتاب می‌پذیرند یا سایتی برای ثبت سفارش دارند؟ می‌دانید با خرید از کتاب فروشی‌های محلی به آن‌ها کمک کنیم؟ به زودی سایت فروش کتاب‌های کودکان و نوجوانان با مشارکت کتاب فروشان محلی راه‌اندازی می‌شود تا از ظرفیت و پتانسیل کتاب فروشی‌های محلی برای عرضه‌ی کتاب استفاده شود. «محمد تقی حق‌بین»، عضو هیئت مدیره‌ی انجمن فرهنگی ناشران کودک و نوجوان، با اعلام این خبر به خبرگزاری ایبنا می‌گوید: «انجمن فرهنگی ناشران کودک و نوجوان در صدد است با راه‌اندازی یک سایت جامع و کامل با حضور ناشران کودک و نوجوان، پل ارتباطی میان ناشران و کتاب فروشان شود تا آثار منتشر شده‌ی ناشران در همه‌ی کتاب فروشی‌ها فروخته شود.»

یادمان باشد



• همه به این نتیجه رسیده‌اند که بازگشایی مدرسه‌ها حتی به صورت محدود، می‌تواند بخشی از آسیب‌های آموزشی را کم کند، اما نمی‌توان تصمیم قطعی و واحدی برای همه‌ی مدرسه‌ها گرفت و در حال حاضر، تصمیم‌گیری برای آموزش مطلقاً مجازی یا حضوری، مشکل است.

«محمد محسن بیگی»، مدیر کل دفتر سلامت و تندرستی وزارت آموزش و پرورش با اعلام این مطلب گفت: «نگاه ما سلامت محور است و در کنار این که نباید به هر قیمتی مدرسه را باز کرد، بستن مدرسه به هر قیمت نیز باید مورد توجه باشد.

آموزش و پرورش، دستور العمل وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی را به‌عنوان راهکار اصلی در نظر دارد.»

• یادمان باشد کارگاه داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی در گروه سنی ۱۴ تا ۱۸ سال به بررسی موضوعاتی چون القای داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی، شخصیت‌پردازی در قصه، تفاوت ژانرها، آشنایی با عناصر پایه‌ای داستان (موضوع و

یادمان باشد کارگاه داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی در گروه سنی ۱۴ تا ۱۸ سال به بررسی موضوعاتی چون القای داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی، شخصیت‌پردازی در قصه، تفاوت ژانرها، آشنایی با عناصر پایه‌ای داستان (موضوع و

یادمان باشد کارگاه داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی در گروه سنی ۱۴ تا ۱۸ سال به بررسی موضوعاتی چون القای داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی، شخصیت‌پردازی در قصه، تفاوت ژانرها، آشنایی با عناصر پایه‌ای داستان (موضوع و

یادمان باشد کارگاه داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی در گروه سنی ۱۴ تا ۱۸ سال به بررسی موضوعاتی چون القای داستان نویسی و فیلم‌نامه‌نویسی، شخصیت‌پردازی در قصه، تفاوت ژانرها، آشنایی با عناصر پایه‌ای داستان (موضوع و

همشهری

گروه ضمايم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی تورج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۳۴ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده

(دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی

نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن

رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر

نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آتلیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری

(صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیست و یکم، شماره‌ی ۱۰۴۳

پنجشنبه ۲۴ تیرماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: نیلوفر قدیری



باورت کنم؟

هرسال به واقعه‌ی قربان بازمی‌گردیم و تلنگر زده می‌شود. قربان مرا با خودم بی‌پرده رو به‌رو می‌کند. انگار در این روز بیش‌تر از هر زمان دیگری به تو و به ذات خودم نزدیک می‌شوم. قلبم را که زیر و رو می‌کنم می‌بینم می‌خواهم سراپا ایمان به تو باشم. می‌خواهم آن قدر رها باشم که آن چه را برابرم رقم می‌زنی بی‌چون و چرا بپذیرم. کار سختی است اما شیرین است. قربان فرصت تمرین ایمان است.

رونده‌بودن مهم است. به سوی تو آمدن مهم است. حتی اگر آرام، اگر با قدم‌های کوچک، مهم این است که تلنگر به تلنگر به تو نزدیک‌تر می‌شوم. همین که بی‌وقفه پیش می‌روم خوب است. در مسیر رسیدن به تو، به ماجرای قربان فکر می‌کنم. از خاطر م دور نمی‌شود این شکوه. هر بار آن را از زاویه‌ای دیگر برای خودم روایت می‌کنم. هر بار به ابعاد تازه‌ای از این شکوه می‌رسم. بیش‌تر آن رادک می‌کنم.

پایان داستان ایمان همیشه زیباست. همیشه لبخند است، اگر چه میانه‌ی راه سخت و غم‌انگیز باشد. چه بسیار بودند زمان‌هایی که من تنها بخش کوچکی از ماجرای او را می‌دیدم؛ تنها همان بخشی که خودم درونش بودم و غمگین می‌شدم. اما تو تکه‌های کوچک را کنار هم گذاشتی و در آن پایان بزرگ مرا به شادی رساندی. تکه‌های کوچک ماجرای قربان نیز غم‌انگیز و سخت بودند اما پایان آن شیرین و زیبا بود. از همین جا فهمیده‌ام که پایان همیشه زیباست، اگر که من از تکه‌های کوچک غمگین نشوم، اگر که ماجرای خودم را به تکه‌های کوچک محدود نکنم، اگر حواسم به تو باشد که حواست به من هست، اگر آن قدر رها شده باشم که خودم را به تو بسپارم. پایان ماجرا شیرین است اگر که من شبیه به اولین مؤمن به تو ایمان داشته باشم.

در آستانه‌ی عید سعید قربان

پایان داستان ایمان همیشه زیباست

یاسمن رضائیان

به جای اسماعیل، به جای دشت و کوه و سنگ و خاشاک حتی. به جای آسمان که شاهد چنین عظمتی بود و شاید فکر کرد در برابر عظمت این ایمان چه قدر وسعت او ناچیز و اندک است. اولین مؤمن، اولین دل‌داده، اولین عاشق. اولین کسی که بی‌چون و چرا خواسته‌ی تو را پذیرفت. من خودم را به جای ابراهیم گذاشته بودم: آیا چنین عاشق بوده‌ام که از تو هیچ نپرسم و هیچ گله‌ای نکنم و مؤمنانه

هر چند وقت یک‌بار نشانه‌ای می‌فرستی تا به خودمان بباییم و از این به خود آمدن به تو برگردیم. و «عید قربان» یکی از همین نشانه‌هاست.

من بارها واقعه‌ی شگفت، شیرین و نمادین قربان را مرور کرده‌ام. بارها به قله‌ی ایمانی که در این داستان فتح می‌شود فکر کرده‌ام. خودم را به جای همه‌ی آن‌هایی که در واقعه حضور داشته‌اند گذاشته‌ام. به جای ابراهیم،

ایمان، همراه همیشگی ماست. در همه‌ی لحظه‌هایی که در روزمرگی‌ها به سر می‌بریم، همه‌ی لحظه‌هایی که به رؤیاها ایمان فکر می‌کنیم و در مسیر اهدا فغان پیش می‌رویم، ایمان حضور دارد. شبیه به تپش بی‌وقفه‌ی قلب است. از ما جدا نمی‌شود، حتی اگر حواسمان به آن نباشد. اما تو حواست هست. می‌دانی که روزمرگی‌ها می‌توانند ما را با خودشان به ناکجاآباد ببرند. برای همین

زمان شبیه به یک ساعت بزرگ کوک شده است که هر چند وقت یک‌بار چیزهایی را به یادمان می‌آورد. همیشه این‌طور نیست که مهم‌ترین‌ها را فراموش کرده باشیم. گاهی تغییر می‌کنیم، دور می‌شویم، چشم‌هایمان را می‌بندیم. زمان هست که چشم‌مان را دوباره باز کند، نزدیکمان کند و ما را با خودمان رو به‌رو کند؛ آیا در مسیری درست تغییر کرده بودیم؟

به مناسبت روز عرفه

زائر صحرا

اوکتای فراغی

تو به همه‌ی کسانی که به این جا آمده‌اند معنا و رهایی می‌بخشی. لطفاً به من هم نگاه کن. من نیز زائر این صحرا هستم.

چون تکه‌ای از بهشت است. می‌آیم تا از کلمه به معنا برسیم. از عرفه‌ی زمین تا عرفه‌ی قلب. از درماندگی تاریایی.

تو را صدا بزیم، به صحرایی می‌آیم که در چنین روزی بزرگ‌تر از تمام زمین می‌شود. حسایش از زمین جداست

عرفات قدم می‌گذارم. به آن‌جا می‌آیم چون درست زمانی که زمین برآیم تنگ شده بود راه‌ها مرا به آن جا رساندند. انگار که گم شده بودم و در گم‌شدگی‌ها، هر طرف را نگاه می‌کردم، به آن سو اشاره می‌شد. من در خیالم به آن جا رسیده‌ام، از پشت پلک‌های بسته‌ام صحرا را دیده‌ام و با قلبی که درمانده شده بود در این صحرا به تو پناه آورده‌ام. صحرا به اندازه‌ی تمام آدم‌هایی که به دیدارش رفته‌اند و در جان آن تو را صدا زده‌اند داستان در قلبش دارد. هر کسی که در روزی چنین به صحرا آمده است، با دعا‌هایی که تو آموخته‌ای، صدایت زده است؛ غمش را گفته است، از خودش شکوه کرده است، به تو بازگشته است. اما پایان داستان همه‌ی آدم‌ها شبیه به هم است؛ شناخت و معرفت است.

هیچ‌کس از این روز و از این صحرا دست خالی بر نمی‌گردد اگر که از ابتدا آمده باشد تا دست‌هایش را پر کند. چون این رسم تو است. تویی که دعوت می‌کنی، فرصت می‌بخشی، می‌شناسانی و پناه می‌شوی. من نیز، درمانده و گم‌شده، از زمینی که با همه‌ی وسعتش کوچک شده است به عرفات می‌آیم تا

تو پناهگاه منی، زمانی که راه‌ها با همه‌ی وسعتشان درمانده‌ام کنند و زمین با همه‌ی پهناوری‌اش بر من تنگ گیرد.

بخشی از دعای امام حسین؛ در روز عرفه

صحرا باید بهترین مکان برای رو به‌رو شدن با خود باشد. جایی که هر چه نگاه کنی خاک است. خبری از پستی‌ها و بلندی‌ها نیست. خبری از رنگ‌های بسیار و گوناگون نیست. همه چیز به طرز عجیبی شبیه به ذات انسان است. یک‌دست و آرام. در سکوت محض، باراهای فراوان در قلب.

نام دیگر تمام صحراهای جهان می‌تواند عرفات باشد. جایی که هر کس به آن پا می‌گذارد با معرفت رو به‌رو می‌شود. می‌بیند، می‌شناسد و آگاه می‌شود. این جا هیچ چیز نمی‌تواند حواس انسان را از تو پرت کند. همه جا شبیه به هم است. این نظم، ذهن را آرام می‌کند. فرصت می‌دهد به آن چه مهم است فکر کنیم.

از فاصله‌ی بسیار دور، در صحرای





داستان یک جشنواره‌ی دانش‌آموزی

همتا، همراه نابینان نه‌بهبانان

● مهدیه اسمعیلی

حفاظت از محیط زیست، شرکت صنایع پتروشیمی خلیج فارس، گروه آموزشی ایپتا، جشنواره‌ی فرهیختگان جوان واحد علوم و تحقیقات، سازمان سمای دانشگاه آزاد اسلامی، کانون مدارس اسلامی، امور کل ورزش و جوانان استان تهران، سازمان زیباسازی شهر تهران و نهادهای علمی و فرهنگی دیگر، از حامیان این جشنواره‌ی دانش‌آموزی هستند.

داوری جشنواره

در این جشنواره، پروژه‌های ارائه‌شده توسط دانش‌آموزان در تاریخ‌های



کسب‌وکارهای
دانش‌آموزی



سخنرانی
علمی



سمینارهای
علمی



دستاوردها
و اختراعات



کامپیوتر و تولید
محتوای دیجیتال

محتواسازی رسانه، تولید فیلم و انیمیشن، موشن گرافیک، طراحی گرافیکی و اینفوگرافیک است. در محور سخنرانی نیز دانش‌آموزان باید مباحث گوناگون علمی را با بیانی خلاقانه و جذاب ارائه دهند.»

جالب است بدانید دانش‌آموزان

علمی، «دستاوردها و اختراعات»، «کسب‌وکارهای دانش‌آموزی»، «کامپیوتر و تولید محتوای دیجیتال» و «سخنرانی علمی» است.

فطیر خورانی درباره‌ی محورهای گوناگون این جشنواره می‌گوید: «محور سمینارهای علمی، با رشته‌های گوناگون فنی مهندسی، علوم اجتماعی و انسانی، محیط زیست، علوم فیزیک و نجوم، علوم زیستی، علوم ریاضی، هنر، معماری و شهرسازی، نانو تکنولوژی، علوم دینی و معارف اسلامی، ادبیات و آفرینش ادبی برگزار می‌شود.

محور دستاوردها و اختراعات، مربوط به آن دسته از دانش‌آموزانی است که دستاوردهای علمی و اختراعات و نوآوری‌های خاص دارند.

محور کسب‌وکار با گرایش‌های کارآفرینی، بازاربایی، مسئولیت اجتماعی، مهارت‌های نوین کسب‌وکار و استارت‌آپ برنامه‌ریزی شده است. دانش‌آموزانی که ایده‌های کسب‌وکاری و کارآفرینی دارند، می‌توانند ایده‌های خود را در این قسمت به جشنواره ارائه دهند.

محور محتوای دیجیتال، شامل گرایش‌های کامپیوتر و برنامه‌نویسی، شبیه‌سازی، بازی‌سازی، حل مسئله،

تابستان) برای همه‌ی دانش‌آموزان و مدرسه‌هاست.

«لناز فطیر خورانی»، دبیر جشنواره‌ی همتا، به خبرنگار هفته‌نامه‌ی دو چرخه می‌گوید: «جشنواره‌ی دانش‌آموزی همتا، برای دانش‌آموزان همه‌ی مقاطع تحصیلی ابتدایی، متوسطه‌ی اول و دوم و همه‌ی مدرسه‌های کشور برنامه‌ریزی شده است.»

به گفته‌ی او این جشنواره دارای پنج محور اصلی «سمینارهای

وقتی سختی باشد، راه حلش هم پیدا می‌شود. در شرایط سخت اختراعات و اکتشافات رخ می‌دهد. یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که به واسطه‌ی شیوع ویروس بدجنس کرونا برای دانش‌آموزان و کادر آموزش کشور ایجاد شد، تعطیلی کلاس‌های حضوری و مجازی‌شدن آموزش و یادگیری بود و تأسیس مدرسه‌ی مجازی «همراه»، یکی از آن ایده‌های خلاقانه و کاربردی در شرایط سخت است.

خبر خوب این است که این مدرسه برای تابستان دانش‌آموزان، جشنواره‌ی فوق‌العاده ترتیب داده است به نام «همتا»... جشنواره‌ی که می‌تواند فرصت مناسبی برای شکوفایی، رشد و پرورش استعدادهای دانش‌آموزان باشد. مدرسه‌ی همراه (که در اوایل سال تحصیلی ۱۴۰۰، رسماً از آن رونمایی می‌شود)، به‌تازگی با هدف عدالت آموزشی و ایجاد فرصت یادگیری و فراگیری عادلانه در بستر فضای مجازی راه‌اندازی شده است.

همراه که می‌دانید یعنی چه؟ یعنی اگر مهرماه مدرسه‌ها حضوری شد، مدرسه‌های مجازی هم چنان ادامه داشته باشد! چون یکی از مهم‌ترین هدف‌های راه‌اندازی مدرسه‌ی مجازی همراه این است که بستری مناسب برای آموزش مجازی دانش‌آموزان در کنار آموزش حضوری فراهم شود.

این مدرسه در دو حوزه‌ی ایجاد زیرساخت مناسب و در دسترس و تولید محتوای غنی و جامع مورد نیاز دانش‌آموزان فعالیت می‌کند. جالب است بدانید در این مدرسه‌ی مجازی، علاوه بر محتوای کمک‌آموزشی برای دانش‌آموزان، فیلم‌های آموزشی برای مدیران، معلمان و خانواده‌های دانش‌آموزان هم ارائه می‌شود.

همراه تابستان

مدرسه‌ی مجازی همراه، در حال برگزاری جشنواره‌ی تابستانی با عنوان جشنواره‌ی دانش‌آموزی همتا (همراه)

جشنواره دانش‌آموزی همتا

تاریخ برگزاری: شهریور ماه ۱۴۰۰
مهلت ثبت نام: مرداد ماه ۱۴۰۰

محور ها:

- سمینارهای علمی
- دستاوردها و اختراعات
- کسب‌وکار
- تولید محتوای دیجیتال
- سخنرانی علمی

پیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال جایزه ویژه و گروه‌های برتر

بیت نام و دریافت اطلاعات بیشتر: Hamrahschool.ir

Ted Talk

۲۴، ۲۵ و ۲۶ شهریور توسط جمعی از استادان برتر دانشگاه‌ها، مورد بررسی و داوری قرار می‌گیرد و به مدارس و دانش‌آموزان منتخب در روز اختتامیه که در اوایل مهرماه به‌صورت حضوری برگزار می‌شود، هدایای نقدی به‌همراه لوح و تندیس جشنواره اهدا می‌شود.

علاقه‌مندان می‌توانند برای ثبت‌نام و کسب اطلاعات بیشتر تا پایان شهریور به نشانی hamrahschool.ir مراجعه کنند یا با شماره‌ی ۸۸۸۶۳۹۱۲ تماس بگیرند.

می‌توانند در هر محور و گرایشی که به آن علاقه‌مند هستند به‌صورت انفرادی یا گروه حداکثر پنج نفره شرکت کنند.

جشنواره‌ی دانش‌آموزی همتا، با هدف گسترش فرهنگ تحقیق و پژوهش و افزایش مهارت‌های علمی و عملی دانش‌آموزان برگزار می‌شود و وزارت آموزش و پرورش، نهادهای و مؤسسات گوناگونی چون جامعه‌ی تعلیمات اسلامی، شرکت برق منطقه‌ای تهران، مدرسه‌ی پرس، اداره‌ی کل اوقاف و امور خیریه، اداره‌ی کل



دو پیشنهاد آپاراتچی در شب‌های گرم قرنطینه

پیشنهاد قابستانی

علی مولوی



دوباره کرونا اوج گرفته و ناچاریم در این روزهای تابستانی هم در خانه بمانیم. آپاراتچی این هفته هم به سراغ سایت‌های بخش آنلاین مثل «فیلیمو» و «نماوا» و... رفته و برای سرگرم شدن در این روزهای قرنطینه، دو پیشنهاد تماشاایی آماده کرده است. اگر آن‌ها را تماشا کردید، از همین حالا هم می‌توانید آماده باشید که در شماره‌های آینده، گفت‌وگوهای ویژه‌ای را درباره‌ی آن‌ها در صفحه‌ی شهر فرنگ بخوانید.

هم‌نشینی با اژدهای آرزوها!

تازه‌ای را روایت می‌کند؛ داستان یک اژدهای صورتی، پرحرف و خودخواه که در عین حال بامزه است و از دل یک قوری سبز باستانی بیرون می‌آید. تازه‌ای را روایت می‌کند؛ داستان یک اژدهای صورتی، پرحرف و خودخواه که در عین حال بامزه است و از دل یک قوری سبز باستانی بیرون می‌آید. تازه‌ای را روایت می‌کند؛ داستان یک اژدهای صورتی، پرحرف و خودخواه که در عین حال بامزه است و از دل یک قوری سبز باستانی بیرون می‌آید.

تازه‌ای را روایت می‌کند؛ داستان یک اژدهای صورتی، پرحرف و خودخواه که در عین حال بامزه است و از دل یک قوری سبز باستانی بیرون می‌آید.

موظف است سه آرزوی شما را برآورده کند. اما **کریس اپل هانس**، نویسنده و کارگردان انیمیشن سینمایی **اژدهای آرزوها**، داستان

همیشه از غول چراغ جادوی علاءالدین شنیده بودیم؛ غولی که اگر چندبار داستان را روی چراغ جادویی اش بمالید، بیرون می‌آید



حالا قرار است به خاطر استقبال بالای مخاطبان این انیمیشن، کریس اپل هانس قسمت دوم آن را نیز بنویسد و کارگردانی کند. اپل هانس پیش از این در انیمیشن‌های مهم بسیاری حضور داشته، اما اژدهای آرزوها، نخستین تجربه‌ی سینمایی او به عنوان نویسنده و کارگردان به حساب می‌آید. این روزها سایت‌های **فیلیمو** و **نماوا** دوبله‌ی اختصاصی این انیمیشن جذاب، خنده‌دار و پرهیجان را در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند.

از نمادها و اسطوره‌های تاریخی چینی در این داستان تازه بهره برده است. شخصیت **اژدهای آرزو** یا در واقع **لانگ**، در گذشته حاکمی گناهکار بوده که به خاطر رفتار بد و ناپسندش از بهشت رانده شده و به اژدهای آرزو تبدیل شده تا زمانی که دوران محکومیت او با برآورده کردن آرزوهای ۱۰ ارباب آرزو تمام شود. حالا لانگ با پسری خوش‌قلب و مهربان به نام **دین** برخورد می‌کند که مسیر زندگی او را تغییر خواهد داد. این انیمیشن جذاب، محصول سال ۲۰۲۱ کمپانی‌های نتفلیکس و سونی است و در حالی که تنها چند هفته از انتشار آن گذشته، از همین

نبرد همیشگی مافیا و شهروندان



مافیایی و پرهیجان را دنبال کنید، دوشنبه‌ی هر هفته قسمت تازه‌ی این مجموعه در سایت **فیلیمو** بارگذاری می‌شود.

کامییز دیرباز به جای **محمد رضا علیمردانی** به عنوان گرداننده‌ی بازی است. اگر دوست دارید این رقابت

سیروس همتی بازیگران فصل اول این سری در شب آقایان هستند. مهم‌ترین تفاوت این سری با سری‌های قبل این مجموعه، حضور

نمی‌شود مافیا بازی کنیم، پس چه کار کنیم؟ حالا می‌توانیم مافیا تماشا کنیم! اگر پیش از این بیننده‌ی مسابقه‌ی **شب‌های مافیا** به کارگردانی **سعید ابوطالب** بوده باشید، با شکل و شمایل و نحوه‌ی برگزاری این مسابقه آشنا باشید. پیش از این دو سری **شب‌های مافیا ۱** و **شب‌های مافیا ۲** و **فینال فینالیست‌ها** با استقبال مخاطبان این مجموعه روبه‌رو شد و از این هفته، سری سوم این مجموعه از راه رسیده است. در هر قسمت از این مجموعه، ۱۲ بازیگر شناخته شده دور هم جمع می‌شوند، کارت می‌کشند، شخصیتشان مشخص می‌شود و بعد با هم بازی می‌کنند و ما هم تماشاگر این بازی پرهیجان خواهیم بود.

مافیا از آن بازی‌های فکری جذاب است که اگر اهلش باشید، حتماً می‌دانید بازیکنان بازی با قرعه به دو گروه مافیا و شهروند تقسیم‌بندی می‌شود و با بحث و گفت‌وگو تلاش می‌کنند گروه خودشان پیروز بازی شود. مافیا یک بازی کاملاً گروهی است و نمی‌شود تنهایی بازی کرد و اگر اهلش باشید، احتمالاً پیش از شیوع کرونا، هربار که با دوستانتان برای پیک‌نیک یا گردش بیرون می‌رفتید یا در خانه‌ی یک‌دیگر جمع می‌شدید، مافیا بازی می‌کردید. اما حالا در دوران کرونا که



ای انسان بدو تا دیر نشده!

● سیدسروش طباطبایی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف‌های اول اسم‌هایمان متین رویایی، احمد پسته، فرزاد کرگدن، یاور ندبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است. این یادداشت‌ها، روزنگاری‌های من است از ماجراهای من و گروه مافیا که در روزهای قرنطینه در دفتر خاطراتم می‌نویسم؛ باشد که بماند به یادگار برای آیندگان!



عدالت!

من: آقا کسی توی گروه هست؟ چرا همه خوابین!

متین: بنال... بلبل... اگر با منت سر یاری است!

من: اوف! چه شاعرانه متین جان. آقا به اتفاق افتاده که شاخ در آوردم.

یاور: اردلان شاخ دار! پس به عکس با شاخ‌های خوشگلک بذار تا حالش رو ببریم.

من: سر ظهر، در ساعت‌های بی‌برقی و بی‌آبی، جلوی بالکن نشسته بودم و از گرما له‌له می‌زدم. تا این که به کرم از لای خاک گلدون گل‌های توی بالکن، اومد بیرون، هوا خوری. شاید نیم‌ساعتی رو با هم گذروندیم. هی چوب جلوی پاهاش می‌داشتیم و اون بیچاره هم راهش رو کج می‌کرد، بعد جای چوب رو عوض می‌کردم و هی راهش رو صاف می‌کرد...

احمد: اردلان شاخ دار کرم‌آزار! آخه چه طور دلت اومد اون زبون بسته رو اذیت کنی؟

من: اذیت چیه؟ کلی با هم حال می‌کردیم. تازه، من هم گاهی توی اون گرما، آب کف بالکن می‌ریختم تا کرم مورد نظر، آبی بنوشه و حالی بکنه.

یاور: خب... تا این جای کار که همه چیز هماهنگه؛ تو به طبیعت یعنی جناب کرم حال دادی و جناب کرم هم به تو. دیگه چرا شاخ در آوردی؟

من: آخه یکهو حواسم از کرم پرت شد. به گنجشک ناز و کوچولو، روی دیوار بالکن نشست و چنان با ناله، جیک جیک کرد که نکو! انگار از اول عمر تا حالا رنگ آب رو هم ندیده.

متین: بعد چی شد؟ برای گنجشک هم که آب ریختی؟

من: به دو! رفتم و یه کاسه آب گذاشتم کف بالکن و کمی هم دونه ریختم. گنجشک بیچاره چنان حال کرده بود که نکو، تق و تق، دونه می‌خورد و نوکش رو تا ته، توی آب می‌کرد و چنان سرش رو چپ و راست می‌کرد که آب، روی سر و صورت من هم می‌پاشید.

فرزاد: خدا خیرت بده مادر! کاش هیچ وقت، تشنه لب نمونی! این کارها که دیگه شاخ در آوردن نداره.

من: گنجشک نامرد یکهو از لبه‌ی کاسه‌ی پرید و چرخید و شیرچه زد کف بالکن!

متین: شیرچه زد توی کاسه‌ی آب تا شنا کنه دیگه، نه؟

من: نه بابا! نامرد شیرچه زد کف بالکن و در به چشم به هم زدن، کرم زبون بسته رو به لقمه‌ی چپ کرد! این همه بهش آب و دونه دادم، اما به حق خودش قانع نشد...
فرزاد: کوفتش بشه! طبیعت بی‌انصاف! باید کله‌ی گنجشک رو می‌کندی.

احمد: ما تو دنیای بی‌رحمی زندگی می‌کنیم که دو سوم حیوون‌ها، برای یک روز زنده موندن، باید یه حیوون دیگه رو بخورن. پس طبیعت هم مثل ما آدم‌ها ظالمه.

یاور: صبر کنین! طبیعت مجبوره که بی‌رحم باشه، اما فرقتش با ما در اینه که ما آدم‌ها آزاد هستیم و می‌تونیم تصمیم بگیریم به جای ظلم، عادلانه رفتار کنیم.

متین: یوهو! عدالت رو عشقه، فقط خیلی سخته... سخت!

سه‌شنبه؛ ۲۲ تیر

سلام دفترم! تا به حال در حین دوچرخه‌سواری، گیر یاز کرده‌ای؟ یعنی وقتی در پارک خلوت کنار مجتعمان، سوار بر دوچرخه و هدفون در گوش، با گریه‌ی محل کورس گذاشته‌ای و باد با سرعت به صورتت می‌خورد و در سرپایینی مشغول پروازی، یکهو چرخ جلو یا عقب دوچرخه‌ات، فراموش می‌کند بچرخد و بنای ناسازگاری می‌گذارد و عین چوب خشک، کیپ می‌شود و تو را و بقیه‌ی دوچرخه را روی زمین می‌کشانند!

و تو آتش و لاش می‌شوی و شلوارت و همه‌ی وجودت، داغون می‌شوند و با مخ، به درخت سپیداری می‌خوری که از شدت ضربه، نیمی از برگ‌هایش، توی هوا بال‌بال می‌زنند و ناخواسته، روی زمین می‌ریزند و نیم دیگر، چون کمر بند ایمنی بسته بودند، همان بالا می‌مانند؟

دو روز پیش، سر ظهر، من و دوچرخه‌ام، با چند ثانیه تأخیر، گیر یاز کردیم. هنوز صدای ضربه‌ی درخت سپیدار یادم هست: «بوم، به توان هزار!»

ولی هر چه بود، از حال نرفتم. یعنی در هوشیاری کامل، همه‌ی فیلم سینمایی اطرافم را تماشا می‌کردم. تعداد قابل توجهی مرد و زن و پیر و جوان، دوره‌ام کرده بودند و با دوربین‌های مسخره‌شان، از سر و کله و دست و پایم، فیلم و عکس می‌گرفتند تا شاید بتوانند تشخیص دهند چند جای بدنم شکسته و در لایو اینستاگرامشان، بهترین نقش اول مردشان شوم

و البته عبرتی برای دنبال‌کنندگانشان!

شاید از ترس کرونا یا هزار جور مرض دیگر، حتی کسی به خودش اجازه نمی‌داد که این دوچرخه‌ی لعنتی را لااقل از روی پایم بردارد! تا این که یک آقای محترم افغانستانی، جمعیت را کنار زد و پرید وسط و با همان لهجه‌ی زیبایش، فریاد کشید: «کنار برین... به جای فیلم برداری، با اون گوشه‌ی ها زنگ بزیند به اورژانس... بدو انسان... بدو تا دیر نشده... بدو...»

دفترم! ادامه‌ی ماجرا چندان مهم نیست؛ بعد از ۱۰ دقیقه، صدای آژیر آمبولانس آمد و در حضور مامان و دو تا از همسایه‌ها و آن مرد مهربان، درمان سرپایی جواب داد و لنگان‌لنگان، مرا همراه با دوچرخه‌ام که دیگر خیلی دوچرخه نبود، به طرف خانه بردند؛ اما هنوز، صدای آن مرد افغانستانی، توی گوشم می‌پیچد که می‌گفت: «ای انسان، بدو تا دیر نشده!»

دفترم! در این دو روزه، خبرهای افغانستان برایم مهم شده. دلم برای زنان و مردان افغان می‌سوزد که با همه‌ی بزرگی، هم چنان درگیر جهل و جنگ هستند! اگر آن روز، آن مرد افغانستانی نبود، معلوم نبود چه بلایی سرم می‌آمد و شاید اگر من و امثال من به فکر همسایه‌ی شرقی‌مان نباشیم، معلوم نباشد در آینده، چه بلایی سر آن‌ها بیاید.

پس ای انسان، بدو تا دیر نشده!

جمله‌ی مشترک

– ما هم دیگه رو می‌شناسیم؟!

– فکر نمی‌کنم... ولی من می‌دونم، یعنی یه حسی بهم می‌گه که...

– نگوا! به من هم همون رو می‌گه!

حرفم را قطع کرد و جمله کامل شد. نمی‌دانستم چرا، اما یقین داشتم. آن وقت‌ها دنبال پاسخی برای این چرای بی‌جواب سؤال‌هایم بودم. آن وقت‌ها نمی‌دانستم موفق خواهم شد یا نه. چیزی از او نمی‌دانستم. چیزی از من نمی‌دانست. فقط جمله‌ای مشترک داشتیم و هرگز به زبانش نمی‌آوردیم.

همه چیز از یک آینه شروع شد؛ در هیاهوی غم‌انگیز یک خداحافظی. جلوی آینه ایستاده بودم و خیره به چشم‌های خودم که گاهی برایم غریبه می‌شدند.

می‌توانستم سیاه پوشان پشت سرم را بدون برگشتن ببینم. اصلاً نمی‌دانستم آن خدا بیمارز

این قدر دوست و رفیق داشت. بعد از کنکاش انعکاس نمای پشت سرم، نگاهم به کسی که کنارم ایستاده بود افتاد. خم شده بود روی میز. انگار چیزی می‌نوشت یا نقاشی می‌کرد. چهره‌اش مشخص نبود و به نظر آشنا نمی‌آمد. ناگهان سرش را بالا آورد و به آینه نگاه کرد، انگار او هم مثل من چشم‌هایش را نمی‌شناخت.

اول چیز عجیبی ندیدم، اما وقتی دوباره به صورت خودم نگاه کردم و بعد به صورت او...

فکر کردم توهم و خیال است یا اصلاً این‌جا بیداری نیست... من خوابم! سیلی محکمی به صورتم زدم، من خواب نبودم.

– ما هم دیگه رو می‌شناسیم؟!

– فکر نمی‌کنم... ولی من می‌دونم، یعنی یه حسی بهم می‌گه که...

– نگوا! به من هم همون رو می‌گه!

طهورا، ۱۴ ساله از تهران

عکس‌ها حرف می‌زنند

به نظر نمی‌رسد کسی به عکسی خیره شود و با او درد دل نکند و دل‌تنگی‌اش را نشان ندهد. همه‌ی آن‌ها سخن می‌گویند. کیلومترها با او فاصله داری، اما با تکه‌ای کاغذ یادت را به یاد او آغشته می‌کنی. این را باور دارم که خودش سال‌هاست که نیست و نیست و نیست، اما یادش در دلت زنده است.

امکان ندارد به گالری گوشی‌ات بروی و هزاران گیگ خاطره را زنده نکنی. این وجود پاک انسان است و دردی است تمام‌نشدنی.

آدم‌ها می‌میرند و به پایان می‌رسند؛ ظاهرشان این را می‌گوید، اما کافی است پلی به گذشته بزنی تا باور کنی این ماجرا تازه آغاز می‌شود.

نازنین زینب بمان

۱۵ساله از تهران

جایگزین

سرمای وجودم را بگیر، گرما را جایگزینش کن.

اخم‌هایم را بگیر، شادی را جایگزینش کن.

بدی‌هایم را بگیر، خوبی را جایگزینش کن.

کیانا عبیری

۱۵ساله از اسلامشهر

عطر خیال

کاش می‌توانستم کلبه‌ای در رؤیایم بسازم؛ کلبه‌ای که فارغ از هیاهوی شهر شلوغ، آرام باشد، زیبا مثل ماه و گرم مثل عشق. با رنگ‌هایم نقاشی‌اش کنم و با باران به آن روح ببخشم، تا بتوانم آرامشم را با رؤیایم تقسیم کنم. از آن به بعد شاید بتوانم بگویم سرمای وجودم، دیگر توان مقابله با امید روانم را ندارد و مقلوب شده‌ای با عطر شکست است.

سیده آوا ده‌ک‌ای

گفت‌وگو با «محمد رضا ایدروم»، درباره‌ی رمان «ماورا»

هیولاهایی با تکنولوژی پیشرفته!



رمان «ماورا»، نوشته‌ی «محمد رضا ایدروم»، داستانی علمی تخیلی است که برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوفه (بهترین اثر گمانه‌زن) شده است.

ماورا، غذایی است که وقتی به دستور بختش نگاه می‌کنی، شاخ درمی‌آوری! پر است از چیزهایی که سخت می‌توان آن‌ها را به هم مرتبط دانست؛ از سفینه‌ها و موجودات فضایی گرفته تا جادوی هزارویک‌شب و المان‌های طهران و ایران قدیم! اما گاهی خوش‌مزه‌ترین مزه‌ها در آشپزی، زمانی کشف می‌شوند که سر آشپز از کنار هم قرار دادن طعم‌های بی‌ربط نترسد. بهترین کتاب‌ها هم انگار همین‌طور نوشته می‌شوند. به همین مناسبت با نویسنده‌ی این اثر متفاوت، درباره‌ی دنیای ماورا، کمی گپ زدیم.

علم و دانش در ادبیات علمی تخیلی چه جایگاهی دارند؟

تعریف این ژانر چندان ساده نیست؛ همان‌طور که مثلاً تعریف کردن هنر کار ساده‌ای نیست. من ترجیح می‌دهم درباره‌ی ادبیات گمانه‌زن حرف بزنم. داستان گمانه‌زن، شبیه داستانی عادی است، با محدودیت‌های خیلی کم‌تر. در این‌جا مهم اصل گمانه‌زنی است که در داستان علمی تخیلی هم وجود دارد. هر چند در این سبک، دانش خیلی مهم است، اما لزوماً نباید انتظار یک متن علمی سفت و سخت را داشته باشید.

طیفی وجود دارد که یک سر آن ادبیات علمی تخیلی با ویژگی‌های دقیق و معتبر علمی است و سوی دیگرش قصه‌ای است که چندان با هدف ترویج دانش نوشته نشده و هدف دیگری دارد. خب، هر دو طرف هم مخاطب و طرف‌دار دارند. رمان ماورا، نثر غریب و در عین حال جذابی دارد و برخلاف بعضی از آثار علمی تخیلی فارسی که با فرهنگ ما فاصله دارند، با ادبیات و سبک زندگی ایرانی عجین شده است. چنین ترکیب جذابی چگونه ایجاد شد؟

داستان نوشتن شبیه کشت یک موجود زیستی در آزمایشگاه است. شما آن را به وجود می‌آورید، شرایط رشدش را فراهم می‌کنید و از جایی به بعد، خودش تکامل پیدا می‌کند و جوری پیش می‌رود که ممکن است خودتان را هم غافل‌گیر کند. باین‌حال فکر می‌کنم هر نویسنده یا هنرمندی، پیش از آن که اثری را خلق کند، در جایی حفره‌ای را احساس کرده است. مثلاً یک موسیقی‌دان، دوست داشته آهنگی را بشنود، اما کسی قبل از او چنین قطعه‌ای را نساخته بود و خودش

دست به کار شده است. چنین شرایطی موقع نوشتن کتاب ماورا برای من هم وجود داشت. آثار گوناگونی را خوانده بودم که سلیقه‌ام را شکل داده بودند، اما آن اثر علمی تخیلی‌ای که این سلیقه را راضی کند، پیدا نکرده بودم.

دوست داشتید در اثر خودتان چه ویژگی‌هایی را کنار هم ببینید؟

گمانه‌زن‌ها به عجیب و غریب‌ها علاقه دارند. این‌ها علایق خیلی متفاوت‌اند! من آثار «خورخه لویس بورخس» و صناعت ادبی‌اش را خیلی دوست داشتم که البته خود او عاشق هزارویک‌شب بوده و ارجاعات زیادی به آثار شرقی داشته است. از طرفی آثار ادبی فارسی، نظیر سفرنامه‌ها برایم جذاب بوده‌اند و همین‌طور آثار علمی تخیلی، مثل «سولاریس»، نوشته‌ی «استانسلاو لیم». به‌طور کلی در پس‌زمینه‌ی تمام عاشقان ادبیات گمانه‌زن، علاقه به عجایب‌المخلوقات یا نژادهای عجیب و غریب وجود دارد.

به نظرم نویسندگی شبیه کار کلاغ‌هاست که هر چیز براقی را در لانه‌شان جمع می‌کنند. ماورا هم اثری است که از هم‌زیستی ادبیات فارسی با المان‌های علمی تخیلی و یکی شدنشان موجودیت پیدا کرد.

شاید یکی از ویژگی‌های مرسوم این ژانر برخورد با موجودات فضایی یا اصطلاحاً بیگانه‌ها باشد. این ویژگی در ماورا هم وجود دارد. توجه به این مسئله از کجا ناشی می‌شود؟ مفهوم «بیگانه»، همیشه این بهانه را دستمان داده که به مفهوم انسان فکر کنیم. یعنی بیگانه‌ها، آینه‌ای هستند

ارتباط برقرار کنیم، باید از هم فاصله بگیریم و... حتی در شرایط عادی هم برای زنده ماندن در این زیست‌بوم باید قواعدی را رعایت کنیم؛ مثلاً پس از به دنیا آمدن، باید کلی واکسن بزنیم، بدون کولر نمی‌توانیم تابستان را تحمل کنیم یا گاهی نمی‌توانیم بدون آسیب زدن به محیط‌زیست پیشرفت کنیم.

شاید اگر هزاران سال بعد، بشر منقرض شود و موجودات فضایی به زمین بیایند و آثار تمدن‌های بشری را ببینند، از نظرشان سبک زندگی و تفکر بشری، خیلی بدوی به نظر برسد و ما را هیولاهایی در نظر بگیرند که به تکنولوژی پیشرفته دست یافته بودند.

سید محمدصادق کاشفی مفرد از کرج



دومین قهرمانی ایتالیا در یورو پس از ۵۳ سال رقم خورد

پرواز ققنوس

● علی مولوی

شاید کم‌تر کسی زمانی که ایتالیا نتوانست به جام جهانی ۲۰۱۸ فرانسه راه پیدا کند، انتظار داشت تنها سه سال بعد، این تیم قهرمان یورو ۲۰۲۰ شود. اما «روبرتو مانچینی»، سرمربی خوش‌فکر و درجه‌یک ایتالیا، تیم شایسته‌ای ساخت که در ۳۴ بازی اخیر خود حتی شکست را تجربه نکرده است. ۲۷ پیروزی، هفت تساوی، ۸۷ گل زده و ۱۱ گل خورده، ثمره‌ی زحمات‌های مانچینی است که ایتالیا را هم‌چون یک ققنوس از میان خاکستر ۲۰۱۸ به پرواز درآورد. <<



عکس‌ها: سایت یوفا

عملکرد خیره‌کننده‌ی «جیان لوئیجی دوناروما» دروازه‌بان ۲۲ ساله‌ی تیم ملی ایتالیا باعث شد جایزه‌ی بهترین بازیکن جام را از آن خود کند. او در هفت بازی خود، چهار گل خورد و دوبار کلین‌شیت کرد. ۱۰ مهار مهم داشت و سه پنالتی حساس را هم در نیمه‌نهایی و فینال برای ایتالیا مهار کرد. از زمان اهدای رسمی این جایزه در یورو ۱۹۹۶، دوناروما اولین دروازه‌بانی است که موفق می‌شود این جایزه را دریافت کند؛ البته پیش‌تر در یورو ۱۹۹۲ هم، «پیتر اشمایکل» دروازه‌بان افسانه‌ای دانمارک، به‌عنوان بهترین بازیکن جام معرفی شده بود.



گل «لوک شاو» به ایتالیا در ثانیه‌ی ۱۱۷ بازی، سریع‌ترین گل فینال‌های تاریخ یورو لقب گرفت، اما نتوانست انگلیس را به مقام قهرمانی برساند. این گل رتبه‌ی دوم سریع‌ترین گل فینال در مجموع یورو و جام جهانی هم هست. در جام جهانی ۱۹۷۴، «یوهان نیسکنس» از هلند در ثانیه‌ی ۸۷ بازی فینال، دروازه‌ی آلمان غربی را گشود، اما سرنوشت آن بازی هم قهرمانی آلمان بود. این گل هم‌چنین دومین گل سریعی بود که در یورو یا جام جهانی وارد دروازه‌ی ایتالیا شد. پیش از این «فرانسیس لاکومب» از فرانسه در جام جهانی ۱۹۷۸ در ثانیه‌ی ۲۱، دروازه‌ی ایتالیا را باز کرده بود!

ورزش

بالاترین دقت پاس

۸۹/۳		اسپانیا
۸۹/۳		آلمان
۸۹		فرانسه
۸۸/۵		پرتغال
۸۷		ایتالیا
۸۷		بلژیک

بیش‌ترین گل

۱۳		ایتالیا
۱۳		اسپانیا
۱۲		دانمارک
۱۱		انگلیس
۹		بلژیک
۸		هلند

بیش‌ترین پاس گل

۴		استیون زوبر سوئیس
۳		دنی اولمو اسپانیا
۳		لوک شاو انگلیس
۳		پی‌یر امیل هویبرگ دانمارک
۳		مارکو وراتی ایتالیا
۲		دیان کولوسوسکی سوئد

بهترین گل‌زن

۵		کریستیانو رونالدو پرتغال
۵		پاتریک شیک جمهوری چک
۴		کریم بنزما فرانسه
۴		امیل فورسبرگ سوئد
۴		رومیلو لوکاکو بلژیک
۴		هری کین انگلیس